

است. این موضوع، نقطه ضعف به حساب نمی آید، به این معنی که ما با فیلمسازی مواجه هستیم که باور دارد در مسیر «شدن» است. آن قدر باید برود و تجربه کسب کند تا زمانی که براساس تبادل نظری که با جامعه مخاطبانش دارد به یک قله ارتقای برسد و بتواند خودش را باز خرید کند و بگوید من حالا در کنار سینماگر بودن، یک سینماگر مولف هستم. بتواند ادعا کند حالا کارگردانی هستم که در کنار تجربه‌های سینمایی ارزشمندم، حرفی هم برای عرضه به مخاطبم دارم.

شما هنوز او را یک سینماگر مولف نمی دانید، درست است؟

بله؛ به نظر من تاحدودی این اتفاق نیفتاده است. خود او هم به این قائل نیست که در حال حاضر امضایی دارد. او امضای فنی دارد کما این که تیزرهای کوتاهی که از فیلم‌های او می بینیم بدون داشتن تیتراژ مشخص است. قاب و زاویه دیدش نشان می دهد که این فیلم، امضای محمدحسین مهدویان را دارد. اساسا یکی از ویژگی‌های او از ابتدای فیلمسازی‌اش تا به امروز، ترکیب ثابت تیم فنی است یعنی هادی بهروز فیلمبردار، حبیب خزایی فر موسیقی و ابراهیم امینی تهیه کننده که یک اکسپت هستند و ما به نمایندگی از آن‌ها محمدحسین مهدویان را می آوریم ولی در مورد گروه صحبت می کنیم. فیلمسازی که امضایی می دارند و زاویه نگاهشان مشخص است بعضا بلند پرواز و تجربه گرا هستند، همین می شود که من به عنوان روزنامه نگار سینمایی هیچ تصویری از «درخت گردو» ندارم و کنجکاو هستم تا ببینم محمدحسین مهدویان این بار می خواهد چه چیزی را برای من رو کند. به نظر من این می تواند جزو جذابیت‌های سینما برای من به عنوان مخاطب باشد همان طور که برای او به عنوان فیلمساز هم این جذابیت وجود دارد.

شما به یکی بودن گروهش در همه فیلم‌ها اشاره کردید؛ این موضوع باعث تکراری شدن ایده‌ها نمی شود؟

خیر؛ من این را در مسیر همان پختگی می بینم که انتخاب یک فرد است و کما این که هادی بهروز؛ فیلمبردار فیلم‌های او، فیلمساز جسوری است ولی او زمانی که در کنار مهرا مدیری در پروژه «هیولا» قرار می گیرد و همه آن سریال را می بینند هیچ کس هادی بهروز را پیدا نمی کند و خاطرهای از او ثبت نمی شود. به نظر من وقتی که هادی بهروز می تواند در کنار محمدحسین مهدویان بهترین باشد، حبیب خزایی فر در موزیک و سجاد پهلوانزاده در تدوین می توانند بهترین باشند چرا به این همکاری ادامه ندهند؟ نه؛ این، نه تنها نقطه ضعف نیست بلکه می تواند جزو هوشمندی‌هایی باشد که این تیم باهم دارند، علاوه بر آن هر کدام دامنه پرواز مستقلی دارند. همین طور که شاهد درخشش هادی حجازی فر در سینمای ایران هستیم فارغ از گروهی که با آن کارش را شروع کرده اما به نظر من هادی حجازی فر هم قله‌های بازیگری‌اش را در مقابل دوربین مهدویان تجربه کرده است.

که احساس می کند برای به کمال رساندن روایت تصویری‌اش نیاز است که به سمت نگاتیو برود خودش را به زحمت می اندازد که به ایده آل خودش برسد و من نمی توانم بگویم امتیازی است که او در تحقیق دخیل نبوده است. او به عنوان فیلمساز دست به این انتخاب زده و به سختی توانسته امکانات سخت افزاری را برای خودش مهیا کند که یک مستند ساده‌ای را که خیلی‌ها به آن کلیشه‌ای نگاه می کردند را با زبانی به تصویر بکشد که برای همه جذاب باشد.

به نظر شما او یک فاز سیاسی مشخصی را از فیلم‌های «ایستاده در غبار» تا «لاتاری» و «رد خون» دنبال می کند یا صرفا به تناسب قصه، حرفش را عوض کرده و هنوز کاراکتر سیاسی و محتوایی خودش را پیدا نکرده و نمی توانیم او را مثلا شبیه شخصی چون حاتمی کیا بدانیم؟

محمدحسین مهدویان همان طور که خودش هم معترف است بیشتر از این که سیاستمدار و سیاست شناس باشد سینماگرا و سینمادوست است. این موضوع مرز خیلی مشخصی دارد که خودش به آن آگاه است و زمانی که فیلم می سازد به عنوان یک فعال

ApertSoft Trial Version

موقعیت سیاسی خودشان را تعریف کنند. این اتفاق برای او یک امتیاز است که تلاش کرده اگر می خواهد گزاره سیاسی را تبدیل به فیلم کند به تمام الزامات و قواعد سیاسی آن تن دهد. در اول این گفت و گو هم به این نکته اشاره کردم در مواجهه اول با فیلم «مجازی نيمروز» اول يك فيلم را می بینیم و در آن فیلم با یک روایتی مواجه می شویم که فیلم به ما این اجازه را می دهد که آن را دوست داشته باشیم یا نداشته باشیم آن روایت را نقد کنیم یا نه! کما این که در فیلم «لاتاری» این اتفاق به مراتب خیلی بیشتر می افتد. کم نبودند علاقه مندان سینمای مهدویان که با پایان بندی فیلم «لاتاری» اصلا ارتباط برقرار نکردند ولی با این حال نتوانستند ارزش‌های سینمایی «لاتاری» را کتمان کنند. آن‌ها هم فیلمی را دیده بودند که بر سر کیفیت پایان بندی رویکرد محتوایی و حتی در راس همه این‌ها نگاه ایدئولوژیک حاکم بر فیلم موضع می گرفتند. به زعم من ورای ارزش گذاری خوب یا بد، همین نکته می تواند جزو توصیفات محمدحسین مهدویان باشد که او از لحاظ محتوایی خودش را پیدا می کند و البته هنوز به مرحله فیلمسازی مثل ابراهیم حاتمی کیا که به آن اشاره شد که امسال بیستمین فیلم خودش را می سازد نرسیده است.

پس به نظر شما به شکلی او در حال آزمون و خطاست؟

بله؛ محمدحسین مهدویان الان در مسیر آزمون و خطاست. فیلمسازی که فیلم سیاسی می سازد اما مصاحبه می کند و می گوید از فیلم سیاسی ساختن خسته شده‌ام یعنی در مرحله پیدا کردن خودش

می افتد و درام در آن تزیق می شود تا بتواند داستان زندگی یک فرد را به تصویر بکشد. «داکیودرام» هایی هستند که خیلی با قدرت مرز بین سینمای مستند و داستانی قرار می گیرند. مهدویان کمی جلوتر از آن هم روایت داستانی از تاریخ معاصر و حتی روایت و قصه به روزی مثل «لاتاری» را با قدرت نشان می دهد. به زعم من تفاوت معناداری بین توانمندی محمدحسین مهدویان در یک حوزه نسبت به حوزه دیگر نیست و او می تواند تمام حوزه‌های فیلمسازی را درست اجرا کند و می توانم بگویم در هیچ حوزه‌ای از حوزه دیگر برتر نبوده است.

به مستند «آخرین روزهای زمستان» که یک سریال مستند بود اشاره کردید؛ می توانیم آن را با فیلمی مثل «ایستاده در غبار» مقایسه کنیم؟

از لحاظ ساختار کاملا در راستای همدیگر بودند و تجربه‌هایی بودند که یکدیگر را کامل می کنند. به لحاظ قصه و محتوا هم نزدیک به هم هستند، به جهت این که هر دو محوریت یکی از قهرمانان هشت سال دفاع مقدس را دارند.

سوال دقیق من این است که برای ساختن سریال، معیارهایی داریم و برای ساختن فیلم، معیارهای دیگر؛ این موضوع تفاوت بین «آخرین روزهای زمستان» و «ایستاده در غبار» ایجاد نمی کند؟

«ایستاده در غبار» به دلیل حذف راوی مقابل دوربین به جهت سینمایی خیلی جلوتر است و هوشمندانه این موضوع حذف شده است. این‌ها تمهیداتی است که کمک می کند یک گذار از یک تجربه صرفا تلویزیونی به یک تجربه صرفا سینمایی اتفاق بیفتد. به لحاظ تکنیکی و فنی «آخرین روزهای زمستان» با نگاتیو و امکانات سینمایی کار شده و این دو از لحاظ فنی هم کاملا در طول هم هستند. حتما نگاه سینمایی تری پشت «ایستاده در غبار» هست که باعث شده این فیلم روی پرده نقره‌ای بدرخشد و همه منتقدان آن را تحسین کنند.

اگر محمدحسین مهدویان فیلم‌هایش را سسی و پنج میلی متری فیلمبرداری نکند فیلم‌هایش همین قدر می تواند تاثیر گذار باشد یا شما هم سهم عمده موفقیت این دو فیلم را در نگاتیو بودنش می دانید؟

نگاتیو یا غیرنگاتیو یا هر انتخاب فنی دیگری که بخواهیم از این منظر به آن نگاه کنیم افکت‌های صوتی یا تصویری، انتخاب باز بزرگ و... همگی اجزایی هستند که یک کارگردان برای این که ایده‌آلی را برای روایت خودش خلق کند و آن را با مخاطبش به اشتراک بگذارد در دست دارد.

آیا مهدویان بدون نگاتیو هم می توانست «آخرین روزهای زمستان» را بسازد یا نه؟!

او از این زاویه برای من جذاب است که به رغم جوان بودن و جزو نسل نو کارگردانان سینما بودن، زمانی